



آن سوی ظاهر

اشارات در باب وحی

این مقاله با اشاراتی تاریخی و کلامی به تبیین مفهوم وحی می پردازد و با تفکیک آن به معنای لدوی و اصطلاحی در نهایت نتیجه می گیرد که شاید با حفظ حواس ظاهر و حواس باطن از آسیب ها و آلودگی ها و پیشگیری از پرده زدن تصویرهای آلوده به فروغ در ذهن، بتوان به فهمیدن و پذیرفتن خاستگاه وحی نزدیک شد اما این فهمیدن به معنی آگاهی کامل از آن وادی مقدس نیست.



عقلی مبهما می

«وحی» در لغت به معنای اشاره سریع و گذراست که باید نظر می رسد که این تعریف همواره در عرصه دینی، چیز یا چیزهای دیگری را در خود مستتر دارد که با دقت بیشتر می توان آنها را از درون این تعریف بیرون کشید. وحی سخن گفتن به اختصار نیست بلکه از آن هم کوتاه تر است و حتی گاه نه با گفت و صوت که با سر و دست، چشم و آبرو وحی می شود. زکریا برای مدتی از سخن گفتن منع می شود ولی هنگام خروج از محراب خانه قدس، با اشاره به اطرافین آن می فهمد که صبح و شام به نیایش خداوند بپردازد در این دلمه منن، وحی یا همان اشاره سریع، جانشین واژگان و الفاظ شده است.

لکنه دیگری که در این داستان مشخص می شود این است که زکریا نمی خواهد به آن اشاره، روش نیایش را به قوم خود بیاموزد زیرا قوم او نیایش کردن را می داند. «وحی» زکریا فقط به خاطر آن است که آنها صبح و شام یا روز و شب خداوند را نیایش کنند. قوم با این اشاره در می یابند که واقعه مهمی در راه است. بنابراین مخاطبان زکریا در باره چگونگی نیایش کردن نیاز به توضیح مفصل ندارند بلکه با اشاره سریع زکریا ذهن آنان معطوف به نیایش کردن می شود.

در داستان قنوق، واژه وحی برای رساندن پیام زکریا به قوم بنی اسرائیل آمده است اما در داستان دیگری که مربوط به مادر موسی است همین واژه برای رساندن پیام خداوند به مادر موسی آمده است.

که زن را به اندیشه وامی سازد این است که چگونه نوزاد خود را از چشم مأموران حکومت پنهان نگاهدارد او را به دست چه کسی سپارد و کجا مخفی اش کند؟ به کوه و جنگل بسم دشمن در بیابان رهاش کند؟ پایه نیل پنداشد؟ تصور چندین صحنه گوناگون از سوی مادر برای یافتن راه نجات فرزند امری بدیهی و طبیعی است اما مادر نمی داند کدام یک از این راهها واقعا به نجات می انجامد.

قوم بنی اسرائیل روزه بزرگ نیل را می شناسند، آنها حدود ۲۰۰ سال نسل اندر نسل هر کنار آن زیسته بودند. نیل با آن نزارها و پهنایی که دارد یکی از مهم ترین راههایی بود که اندیشه زن را به خود معطوف کرد. اما اگر فرزند خود را در نیل رها کند می تواند سبب نجات او شود؟ در اینجا زن احتیاج چندانی ندارد که هائف غیب برایش به تفصیل شرح دهد که چه کند فقط احتیاج به یک اشاره دارد نیل، بیابان یا خانه؟ اگر هائف غیب فقط یک اشاره کند کافی است و بقیه کار را زن خود می داند که چگونه انجام دهنده به ویژه آنکه این زن خود مادر نیز هست و نفسی حوله اش بی تاب در یافت یک اشاره راهگشا است. در نهایت وی با اشاره خداوند به نگرانی ها و دلواپسی ها «دور باش» می گوید و فرزند خود را به نیل می سپارد.

هر دو داستان فوق، یعنی هم در داستان زکریا و هم در داستان مادر موسی که پیام به وسیله وحی به مخاطب القا می شود، مخاطبها نسبت به آنچه مورد اشاره قرار می گیرد سلیقه ذهنی و آشنایی کامل دارند هر قوم زکریا می دانند که نیایش چیست و صبح و شام کدام است و هم مادر موسی نیل را به وضوح می شناسد.

آشنایی با آنچه به شخص وحی می شود به صورت های مختلف پدید می آید گاه مخاطب

وحی کسی است مانند مادر موسی که بدون آموزش دیگران، محتضای گوناگون پیرامون خود را که در آن زیاده و تجربه کرده می شناسد و گاه مخاطبان وحی هستند مانند قوم زکریا که جزئیات نزار و نیایش را قبلا از کاهنان و معلمان دینی فرا گرفته اند اشاره و زکریا تمامی آن آموزها را به یاد مخاطبان می آورد.

مادر قرآن واژه دیگری میز هست که گاه مترادف با کلمه وحی آمده است مثلا در یکی از آیات آمده است که آنچه از جانب خدا به نوح ابراهیم، موسی و عیسی «وحیت» شده همان است که از جانب خدا به محمد رسول «وحی» شده است.

معنای «وحیت» سفارش است یعنی مطالبی را برای کسی توضیح دادن و از او پیمان گرفتن برای انجام دادن آن سفارش اما وحی می تواند اشاره به مضمون همان سفارشی باشد که قبلا توضیح داده شده است معنای تحت اللفظی واژه وحی عبارت بود از اشاره ای هر سریع و گذرا. اکنون می توان این تعریف را کامل تر بیان کرد و چنین گفت: «وحی عبارت است از اشاراتی سریع و گذرا به امری معهوده می آید که وحی عبارت است از اشاراتی سریع و گذرا به چیزهایی که قبلا سفارش شده است.»

به عنوان مثال در سوره مائده که برخی خوراکی های حلال و پاکیزه را از برخی خوراکی های حرام و ناپاک متمایز می کند، بیت خبر بر حرمت قرار داده حرمت ماندهای حرام، حرمت جانوران که در ماندهای حرام نباید سید شوند و تاکید می شود اما دستور است این سوره درباره جانوران حرام گوشت بسیار کلی است و جز چند نمونه کلی، شرح چندانی برای خوراکی های ناپاکه است با این حال خبر پایان این طرح کلی، اضافه می کند «هر روز حلال شده برای شما پاکیزه ها و خوراکی آنی که اهل کتاب هستند برای شما حلال است و خوراک شما برای

آن حلال است و...

منظور از «اهل کتاب» که در قرآن آمده بیشتر پیروان آیین موسی و آیین عیسی هستند، اشاره به این مفهوم از سوی قرآن می تواند تفسیری آن احکام و دستورات را تفسیر کند که قبلا در سورت در باره خوراکی ها به صورت مشروح و مفصل آمده است.

در بعضی داستان های دیگر که در قرآن آمده است همین گونه تفسیری ها پدید می آید مانند داستان یوسف، مریم، ابراهیم و موسی. مثلا درباره داستان موسی و آنچه در آن واقع شد در سوره طه آمده است: «فایا حدیث موسی به تو رسید؟ آن هنگام که آتشی دیده پس به خوشبختی آنش گمتی». ساختار پرسشی آغاز این داستان، به این معناست که تو این داستان موسی را می شناسی و پس از آن، بی آنکه وارد جزئیات داستان ش. خود فرآیندهایی از آن را بیان می کند اما این فرآیندها اگر چه از جهتی با آنچه در تورات آمده مشابه است ولی از جهت دیگری بسیار متفاوت است. به سخن دیگر، اهمیت طرح این فرآیندها در قرآن به سبب آن نیست که جهت و هدف داستان به گونه ای تبیین و تعیین شود که با اهداف نژاد پرستانه یهود آشکارا در تضاد قرار گیرد و به روشی مشخص شود که داستان موسی را بهبودیاد به نفع قومیت و مالکیت خود تعریف کرده اند. طرح چنین فرآیندهایی با همین جهت گیری خاص، در داستان های ابراهیم، اسماعیل، یعقوب و یوسف بسیار برجسته و قابل تامل است.

از این جهت شاید بتوان گفت که وحی، صرفا اشاره به همان داستان هایی نیست که بهبودیاد می گفتند و همه هم می دانستند بلکه اشاره به درستی ها و نادره تنی هایی است که در آن روایات کهن رله پنهان کرده بود و به عنوان داستان پاسبران صلح نقل می شد. محمد رسول

نیز از داستان‌های پیامبران سلف مطلع بوده و جزئیات آنها را به‌طور مشروح می‌دانستند اما حقایقی که در آن داستان‌ها حکم شده و مورد غفلت قرار گرفته بود از طریق وحی و واقع حاصل شده است.

آنچه گفته شده مربوط به واژه وحی در عرصه حواس ظاهری و حسی است. تصورهای برگرفته از محیط بیرون از ذهن بود به سخن دیگر، واقعیت‌های بیرون ما برای ما حقایق می‌گردد و ما متوجه حواسی که آدمیان به ذهن می‌سپارند همه و همه یک مجموعه تصویری محسوس را در ذهن ایجاد می‌کنند. مجموعه‌هایی که در ذهن ایجاد می‌شود دارای منشأ بیرونی و عینی است یعنی ملاحظاتی خارجی داشته یا هم‌اکنون نیز دارد مانند تصویر آسمان، زمین، خورشید و ماه که در ذهن وجود دارد. هر اشاره کوتاه و سریعی که ذهن مخاطب را معطوف به بخش خاصی از این مجموعه تصویرها کند، می‌تواند آن بخش بیرونی و عینی را به ذهن فریباند و به‌طور گسترده مورد توجه قرار دهد. هر کس دارای حواس سالم و حافظه‌ای معمولی باشد می‌تواند اشاراتی را که در باره پدیده‌های هستی به او می‌شود دریابد و برای دیگران نیز توضیح دهد از این جهت رسولان نسبت به مردم عادی هیچ نمی‌دانند. اما وحی که اشاره به تصویری گزیده شده یا داستان‌هایی است که همه می‌دانند چگونه اتفاق می‌افتد؟ آیا بدون اطلاع و آگاهی از دغدغه‌هایی که در عمیق‌ترین لایه‌های روان انسان هستند یا از عمیق‌ترین لایه روان انسان منشأ می‌گیرند می‌توان به جهان بیرون خود و حوادثی که در هستی رخ می‌دهند معنای جهت بخشید؟

در عرصه دینی غیر از جهان بیرون و هستی محسوس، چیزهای دیگری هم هستند که ملاحظاتی خارجی ندارند و در لایه‌های پنهان روان انسان تعبیه شده‌اند مانند سابق‌های ناشناخته‌ای که ترس‌ها و میل‌ها را در آدمی پدید می‌آورند یا آرزوهای پلنگی که نمی‌تواند متشابه‌شان چیست از نگاه دینی، چیزی در انسان هست که مورد غفلت خود متسلل قرار گرفته است. از آنرو که آن چیز چندان به حواس ظاهر در نمی‌آید برای توضیح بیشتر می‌توان به داستان عهد خدا با آدم و با فریت آدم توجه کرد.

فردی است که عبارت از آدمی است که به تعبیر دینی در صلب آدم ابوابش وجود داشته‌اند این درها در طول زمان از راه تولد و تناسل، شکل چنین، نوزاد و مدعی صورت آنها را به خود می‌گیرند عهد خدا با آدم، نوع و ابراهیم، مهدی یا یک شخص نبوده است بلکه عهدی بوده با تمامی فریتی که در آنها تعبیه شده است یعنی عهدی با نسل آدم پیش از آنکه زاده شوند به سخن دیگر عهد با خداوند عهد با یک شخص واحد نیست بلکه عهد با تمامی «فریت» او یعنی تمامی نسل‌هایی که هنوز تولد نیافته‌اند اشاد تیره و پشت آدم حضور دارند نیز هست.

برای توضیح معنای وحی همین قدر می‌توان گفت که در تعبیرها و نگره‌های دینی، هر فلسفی که از مابعد متولد می‌شود دارای خاطرهای ازلی نیز هست و این خاطرهای ازلی، معطوف به همان عهد میان خدا و نیا نخستین اوست. اما این خاطرهای به‌هیچ‌وجه در عرصه آگاهی آدم قرار ندارد بلکه در عمیق‌ترین لایه‌های روان آدم تعبیه شده‌اند آدم‌هایی آنکه مضمون و مشخصات آن را به نورستی بداند فقط نشان و سنگینی‌اش را بر ذهن خود احساس می‌کند.

به سخن دیگر، احتضالات آمیختن آدم به این علت است که از اولاد همان آدم نخستین است اما دغدغه و بی‌تابی اولاد آدم شاید از آن جهت باشد که نیمه‌های پنهان و ناشناخته را در خود حس می‌کنند نیمه‌ای که راه یافتن به آن با آگاهی از

آن بسی دشوار و گاه ناممکن می‌نماید ناممکن از این جهت که فرزان‌فهم و درک‌آز، بالذات فهم و درک‌شایسته‌ای بیرون ما نا محدودی متفاوت است. شاید برای حل همین مشکل بوده که در قرآن از دو گونه دقت و حواس یاد شده است: یکی دقتی است برای شناخت جهان بیرون که معمولاً با کلمه «علم» از آن نام می‌برد و دیگری دقتی است برای فهم جهان غیب یا برای درک آن نیمه پنهان که برایش کلمه «میرفت» را به کار می‌برد. همچنین برای این دو عرصه دو گونه حواس هست که از آن با عنوان حواس ظاهر و حواس باطن یاد شده است. حواس ظاهر مانند «بین» (چشم) و «آذان» (گوشی‌ها) و حواس باطن مانند «بصر» و «سمع» به کارگیری هر یک از این حواس، مستلزم رعایت نکته‌هایی متعلق به همان حواس است. متلاشی برای سالم نگه داشتن چشم و گوش، می‌تواند یکی از مثال‌های بارز و آشکار رعایت این نکته‌ها باشد.

اکنون کلمه وحی که به معنی اشاراتی سریع است، می‌تواند ذهن را به هر دو عرصه آشکار و پنهان بیاورد. هر دو قلمرو ظاهر و باطن معطوف سازد. نزدیک‌ترین مثال برای این معنی ممکن است همان نیمه پنهان یا نیمه پوشیدگی باشد که هر آدمی مستعدی آن را بر ذهن خود حس می‌کند. نیمه‌ای که از نگاه دینی، عهد خدا و انسان نیز قرآن تعبیه شده است.

از آیات قرآن چنین برمی‌آید که هر آدمی در هر کجای زمان و زمین باشد باز از اولاد همان آدم نخستین است که با خداوند گفت و شنیدها داشت و عهد و پیمان‌ها از این جهت هر آدمی چه خود بداند و چه نداند در نیمه پوشیده و پنهان روان خود دارای همین نشانی‌ها و همان طرح کلی آغازین است. در آن طرح نخستین و درگیردار شکل‌گیری زندگی آدم، به‌طور مستمر شاهد سفارش‌هایی از سوی خدا به آدم هستیم. خدا به آدم می‌گوید که او را برای چه منظوری آفریده است و به او نشان می‌دهد که به کدام مرتبه از کمال می‌تواند می‌رسد و در عین حال منابع و یرنگ‌های سر راهش را به او یادآوری می‌کند.

به نظر می‌رسد که آن سفارش‌ها و نشانی‌ها و قول و قرارها که میان خدا و آدم طرح شده و به صورت نمادین در اسطوره‌های دینی آمده‌اند همه به فریت آدم نیز تفسیر می‌توانند و باز آن با کلمات و عین و مکتوب شده‌اند مانند نشانی‌هایی که در یک نامه یا نامه مکتوب است و آن نامه را در شرایط مناسب به دست و سوری یک درخت یا نام سوق می‌دهد.

در این راه مشکل عمده آدمی این است که فقط با حواس ظاهر نمی‌تواند وارد آن عرصه پنهان شود و چون به حواس باطن چندان ارجحی نمی‌دهد یا آسیب‌های بسیار بر حواس باطن وارد می‌سازد، مکتوبات ازلی در روان خود را ناخوشانه رها می‌کند بنابراین نیمه درونی و نیمه بیرونی‌اش رابطه هماهنگ خود را از دست می‌دهد. چنین فردی با آنکه هستی بیرون خویش را خوب می‌شناسد اما نمی‌تواند از این هستی در جهت عبور و خروجش بهره‌گیری در واقع چون از معنای خود دور مانده قادر نیست معنای جهان بیرون خود را نیز دریابد. بنابراین آنچه گذشت می‌توان گفت که وحی برای محمد رسول الله صحت‌ها اشاره به تاریخ و جهان بیرون بوده بلکه اشاراتی به جهان غیب «آیات انفس» و عرصه‌های ناپیدا از حواس ظاهر نیز بوده است. خداوند با وحی به انسان شگفتانده میان ظاهر و باطن، حیات و زندگی سالم و همچنین عبور و

و فرجام نشان می‌دهد
|| باز خوانی پیام و سولان سلف

قبول برخی مستشرقان و نیز برخی متکلمان نبوت درباره قرآن این است که آنچه را پولیسر اسلام گردآوری کرده و به نام قرآن نام نهاده است از راه مطالعه احوال پیشینیان و به‌ویژه از راه آشنایی با تورات و انجیل به دست آورده است. زیرا در قرآن مذکور است که به داستان‌ها و حوادثی شده که پیش از پیامبر اسلام در کتاب‌های دینی بوده و نصاری و نصیب آمده است چیزی که این مستشرقان و متکلمان به دیده تفکر به آن می‌نگرند عرصه دیگری است که در آن وحی ذهن را معطوف به عمیق‌ترین لایه‌های روان انسان و همچنین روان عالم هستی می‌کند. عرصه‌ای که محمد رسول الله را با سایر معانی صاعقه‌وار به فراموشی عالم گفت و صورت می‌کشاند و عهد میان خدا و انسان را پدید می‌آورد و نشانی‌های فرجام‌اند. بان و مفرد آفرینش را آشکارا به او می‌نمایند.

بسیار محتمل است که این سخن هم به میان آید که تمامی آن نشانی‌هایی که به فرجام انسان مربوط است از سوی پیامبران سلف - به‌ویژه در انجیل - نیز مطرح شده است و قرآن باز خوانی تازه‌ای از آنهاست.

تذکری که در این مورد ضروری می‌نماید این است که آنچه به نام دین و به نام عهد خدا و انسان در تورات و انجیل‌ها آمده است از سوی رسولان آمده است این نکته‌ای است که متألهان

چند در جهان مسیحیت نیز به آن اعتراف دارند. به عنوان مثال می‌توان عهد خدا با ابراهیم را در تورات مورد تأمل قرار داد. آیا عهد خدا با ابراهیم همان گونه که در تورات آمده عهدی برای ملکیت سرزمین‌های قبل تا فرات برای بخش مغربی از فریست ابراهیم بوده است؟ آیا خداوند به پیمان‌های شرم‌جو و نژادپرستانه فقط فریت و مقصود را خاندان برگزیده خود قرار داده است و دیگر ملت‌ها و قوم‌ها طفیلی آفرینش هستند؟ از آن مهم‌تر آیا رابطه انسان با آفریدگار برای برخورداری از آن از ملکیت بر چیزهاست؟ محور عهد داستان‌هایی که درباره ابراهیم و یعقوب و یوسف در تورات آمده، هفتاد تن، ملکیت و سلطه بر دیگران است. آیا این نشانی‌هایی که کاهنان یهود برای دستکاری انسان می‌گویند درست است؟ از مطالعه آیات قرآن در مورد بنی اسرائیل این نکته آشکار می‌شود که آنچه بنی اسرائیل بر سر پیام موسی آورده تنها مقدری تحریف‌های ساده نبود بلکه یک وارونگی جبر تکلیف هم بود که با هیچ ابزار علمی و با هیچ فلسفه‌ای نمی‌شد آن را به گوشه‌های شگاف برصلا کرد. هر آنکه محمد رسول الله از همین روایات‌ها داستان‌ها و خبرها عبور کند و به همان نقطه‌ای برسد که موسی رسیده بود یعنی به همان وادی مقدسی که هیچ کس جز موسی نمی‌توانست در آن گام بگذارد چه فرق می‌کند که این وادی مقدس در طوره - زبان‌ها یا در غار حراء محمد رسول الله هنگامی که در آن وادی حضور پیدا کرد به همان گونه که موسی در خلوت طور سینا با آن حقیقت پنهان آشنا شد با آن عرصه آشنایی حاصل کرد. آنکه محمد تواتر است درستی‌ها و نادرستی‌هایی را که در مکتوبات یهود به نقل از موسی آمده بوده تشخیص دهد و سپس به عنوان پیام وحی برای دیگران باز نماید.

بنابر آنچه گذشت کلمه وحی در قرآن به هر دو عرصه آشکار و پنهان مربوط است و چنان می‌نماید که وحی برای محمد رسول الله مربوط

به هر دو عرصه غیب و شهادت بوده است یعنی اشارت بر آمده از علم غیب از یک سو و آنچه آگاهی محمد از عالم عین و جهان بیرون حاصل کرده از سوی دیگر در یک تلاحی معنی‌دار قرار گرفته‌اند و قرآن حاصل این تلاحی معنی‌دار است.

به سخن دیگر، اگر قرآن صرفاً حاصل مطالعه و تأمل‌های محمد ص در متون یهود و نصاری بود در حد یک روایت و نقد علمی بر آن روایات باقی می‌ماند و بهبودی که بتواند راه تازه‌ای نسبت به فرجام انسان بنماید و تمدنی بزرگ و پایا ایجاد کند از سوی دیگر، اگر قرآن صرفاً حاصل اشارات غیبی می‌بود بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای و بدون آگاهی محسوس رسول الله از داستان‌های تورات و انجیل، آنکه این پیام قرآن ناقص می‌بود که تنها به قرآن‌هایی در داستان پیشینیان اکتفا کرده است به تعبیر دیگر، هنگامی که در سوره طه می‌گوید «هل اتاک حدیث موسی» چنان است که هم پیامبر و هم انجیلی که مخاطب قرآن بودند داستان موسی را می‌دانستند و حالا کلام وحی می‌خواهد باز خوانی تازه‌ای از همان داستان ارائه دهد. همچنین لزومی نداشت که قرآن، آن همه به تاریخ گذشته اکتفا و خواند پیشینیان اشاره مستقیم و غیر مستقیم بکند و حتی لازم نبود که محمد رسول الله به عنوان یک انسان امین و فرد دوره مشخصی از تاریخ برای چنین کاری انتخاب شود.

|| معیاری وحی

اگر وحی را صرفاً اشاره مستقیم به وقایع و حوادث تاریخ و جهان بیرون در نظر بگیریم شاید هر کس بتواند با به کارگیری حافظه قدرت تخیل، دقت و مسجش علمی از محیط بیرون خود چیزهایی را گردآوری کند و مجموعه تازه‌ای را پدید آورد. داستانی بسازد و فواید و مقرراتی را به تناسب زمان و مکان خود وضع کند. مهم نیست که اشاره کننده چه نیرویی یا چه کسی باشد مهم این است که چیزهایی مورد اشاره در دسترس حواس ظاهر قرار داشته باشد و استفاده از حواس ظاهر هم که برای همگان میراست.

اما هنگامی که مضمون وحی اشاره به آیات انفس و اشاره به فرجام انسان تلقی کنیم، آنگاه برای فهم چگونگی آن، گرفتار بسیاری از حدس و گمان‌ها می‌شویم. به تعبیر دیگر، اشاره به داستان گذشتگان اشاره به وقایعی است که قبلاً پدید آمده‌اند اما اشاره به آینده انسان و سر نوشت جهان بشری اشاره به وقایعی تازه و نام‌آمده است که با هر زمان و احوال مواجه است.

آیا به راستی چنین فرجامی که قرآن برای انسان می‌گوید پدید خواهد آمد؟ گاه تردیدها به افکار نیز کشیده می‌شود. جنبه این حدس و گمان‌ها و این تردیدها تفکرها را به فرجام خویش، اگر سرگردانی و بلاکنایی برای ما پدید نمی‌آورد، مشکل چندانی نیافرستد اما مسأله این است که ما به هر حال نگران فرجام و عاقبت خود نیز هستیم.

آنچه در این عرصه مورد توجه است حدیث فرجام نیست از نگاه دینی، تردیدها ما درباره چگونگی وحی، تردید درباره آن خاطرهای ازلی و آن نشانی‌های فرجامی است که در عرصه پنهان وجود خود ما مستترند.

به سخن دیگر، حاصل وحی - یعنی قرآن - برای آن است که مخاطب بتواند با قرآنت آید پنهان‌ترین لایه‌های روان خود را فراتر کند و بی‌آنکه از واقعیت جهان بیرون غافل شود نشانی فرجام و عاقبت خود را از درون خود بیابد. شاید به همین دلیل بوده است که قرآن را «ذکر» (یادماندگاری) و «محمدر» (حلال‌الله را «ذکر» یعنی کسی که ما را یادآوری می‌کند و ما را به یاد چیزی می‌اندازد که از آن غفلت ورزیم) می‌نامند. این مسأله مربوط به خود نیست مسأله‌ای که می‌توانیم خود را با آن به نمر بسازیم.

